



رضا جمیلی / روزنامه نگار

اوهربار ردپای فرهنگ روزمره ایرانی را در آثار هنرمندان تجسمی دنبال می کند

نقش فرهنگ بر بوم

قهرمان های معمولی در برابر زنان قجری

شاید جالب باشد اشاره کنم در یکی از نمایشگاه های من یکی از دوستانم با اشاره به کاراکترهای یکی از نقاشی هایم به من گفت این تصویر من و همسر من است که تو کشیده ای. یعنی آنقدر آنها به آن کافه ای که من می رفتم رفت و آمد داشتند که چهره آنها در حافظه تصویری من ثبت شده بود. فکر می کنم این شکل از نقاشی که به تاریخ اجتماعی و زندگی روزمره مردم توجه دارد یک نوع اصالت قابل دفاع و لذت بخش دارد.

نوع نگاهی که من به فضاهایی از این دست دارم بشدت تحت تأثیر علاقه ام به سینماست. یعنی برای من عشق به سینما در کنار مطالعه و فیلم بینی، تا حدی هم در میزانش های که به کاراکترها و اشیای نقاشی هایم می دهم بازتاب پیدا می کند. در این رئالیسم، قهرمان ها همان مردم معمولی هستند. این اتفاقی بوده که در هنر رئالیستی قرن نوزدهم افتاده و نوعی اشراف زدایی و الیت زدایی از نقاشی قرون ماقبل آن شده. این رئالیسم در ادبیات هم تا پیش از دیکنز و بالزاک وجود نداشته. شما ببینید قهرمانان شکسپیر، همه شاهزاده اند! یا سوژه های بیشتر شاهکارهای نقاشی جهان، زنان و مردان طبقه اشراف بوده اند.

ما در جریان هنر نقاشی ایران تعمداً یا به اشتباه در حال فاصله گرفتن از این رئالیسم و تاریخ اجتماعی هستیم. حتی در سینما در دوره ای بشدت این جریان باب شد و آدم هایی مثل بهمن قبادی شدند تصویرگر و معرف جامعه ما. اما وقتی به تاریخ هنرمان نگاه می کنیم می بینیم یکی از شریف ترین و اصیل ترین فیلم های تاریخ سینمای ایران «گزارش» عباس کیارستمی است که تصویری رئالیستی و هنرمندانه از زندگی یک کارمند در ایران ارائه می دهد و ماندگار می شود.

در نقاشی هم متأسفانه جریان غالب افتاده دست کسانی چون شیرین نشاط که تصویری آگروتیک و به دور از زیست اجتماعی ایران به خارجی ها ارائه می دهند که غربی پسند است و البته استدلال شان هم این است که این نقاشی است و زاینده انتزاع ذهن هنرمند و ربطی به واقعیت جامعه ایران هم می تواند نداشته باشد. اما من می گویم نه تنها ربطی به جامعه ندارد بلکه ربطی هم به



گفت و گو با مانی غلامی، هنرمند نقاش

نگاهم به واقعیت اجتماعی و پارادوکس ها است

مانی غلامی متولد ۱۳۴۹ در تهران است. از عشق به سینما به نقاشی رسیده و حالا زیست و پاتوق های شهری تهران برای او یک سوژه جدی در نقاشی است.



گریز از کلیشه خاورمیانه

برای من زندگی روزمره مردم همیشه جذاب بوده است. یعنی برخلاف جریان رایجی که در سال های اخیر در نقاشی ایران تلاش داشت صرفاً یک تصویر خاورمیانه ای کلیشه ای از زیست مردم یا فضای شهری و زندگی ما ارائه دهد، برای من فضاهایی که آدم ها فارغ از شرایط جامعه در آنها دور هم جمع می شوند و بخشی از زمان روزانه خود را می گذرانند همیشه سوژه ای مهم بوده اند. آدم ها در شهری چون تهران روزی ۱۲-۱۰ ساعت کار می کنند اما بعد از آن ممکن است بروند کافه یا رستوران یا به یک میهمانی شبانه و باهم معاشرت کنند. این جمع ها و این پاتوق ها همیشه برای من بخشی از حافظه تاریخی شهر بوده اند و تصویر کردن شان یک علاقه مندی و دغدغه جدی بوده. اگر چه روند نقاشی ما و جریان های بازار هنر در این سال ها به گونه ای بوده که توجه به چنین سطحی از رئالیسم شاید چندان موردپسند نبوده یا حداقل توسط گالری ها و منتقدان توصیه نمی شده اما من فکر می کنم همان طور که با دیدن کارهای ادوارد هاپر می توانیم بخشی از زیست روزمره جامعه آمریکایی را ببینیم، بازتاب دادن زندگی ای که در تهران جریان دارد به همان شکلی که هست می تواند یک وسوسه نقاشانه اصیل باشد.

نوع نگاهی که من به فضاهایی از این دست دارم به شدت تحت تأثیر علاقه ام به سینماست. یعنی برای من عشق به سینما در کنار مطالعه و فیلم بینی، تا حدی هم در میزانش های که به کاراکترها و اشیای نقاشی هایم می دهم بازتاب پیدا می کند. در این رئالیسم، قهرمان ها همان مردم معمولی هستند

جریان اصیل هنری ایران ندارد. اما به اسم هنر خاورمیانه و هنر ایران به فروش می روند و برجسته می شوند. هنوز در دنیا تصویر زن ایرانی، زن قجری است که روی چادرش نقاشی خط کشیده شده! کسی نیامده از پاتوق های دختران و پسران جوان امروز ایران در کافه ها و گالری ها، در جهان کاری نمایش دهد. چون احتمالاً گالری دار و دلال هنری و کیوریتور خواهند گفت اینکه شبیه همه جای دنیاست و آن غرابت لازم برای جذب غربی ها را ندارد!

من در کارهایم جدا از موضوع گفت و گو و جمع های دوستانه که به شکلی محوری مدام به آنها می پردازم، موضوع پارادوکس را هم موضوعی جدی می بینم. این شاید مهم ترین خصیصه جامعه امروز ایران باشد. آدم هایی که در خلوت خود، در جمع ها و دوستی ها و میهمانی هایشان یک تصویر دارند و در کوچه و خیابان و محل کار یک تصویر دیگر. ما کمتر به این دوگانگی پرداخته ایم. این واقعی ترین شکل زیستن در زمانه امروز ایران است که جای بازنمایی هنرمندانه و نه برنامه ریزی شده، در هنرهای تجسمی تا حد زیادی خالی است. اینکه هنر امروز به این پارادوکس و حتی به پارادوکس های خودش نزدیک شود و تصویری غیرپارادوکسیکال از آنها ارائه دهد کاری است که حداقل تلاش من بوده تا کمی و فقط کمی آن را انجام دهم.

